

## ویژگی‌ها تمدن و فرهنگ ایران

**آقای اسماعیلی:** بسم‌الله الرحمن الرحیم. در زمان حاضر کسانی در گوشه و کنار این سرزمین و در جاهای دیگر، بر مفهوم فرهنگ و تمدن ایرانی خدشه وارد می‌کنند. به نظر می‌آید نیاز است در این جلسه ابتدا این مفاهیم بار دیگر تعریف شوند، سپس نگاهی تاریخی به گستره‌ی فرهنگ ایرانی داشته باشیم و تبیین کنیم که چه عناصری به این تمدن و فرهنگ قوام داده‌اند و سبب دیرپایی آن بوده‌اند. مسأله‌ی بعدی این است که در محدوده‌ی جغرافیایی موردنظر اقوام و گروه‌های انسانی و خرده فرهنگ‌ها چه نقشی در سپهر فرهنگ بزرگت داشته‌اند. آخرین مسأله‌ای که در این نشست به آن خواهیم پرداخت این است که در وضعیت فعلی و در فضای جهانی موجود فرهنگ و تمدن ایرانی چه جایگاه، و چه نقش و آینده‌ای خواهد داشت. از جناب دکتر شعبانی خواهش می‌کنیم بحث را آغاز فرمایند.

• دکتر رضا شعبانی؛  
استاد تاریخ دانشگاه شهید بهشتی



**دکتر شعبانی:** به نام خدا. فرهنگ یک مقوله‌ی عمومی دارد و آن عبارت است از مردمی بودن و مشترکات مجموعه مردمی که در محیط زیست مشخصی به سر می‌برند. پس آن‌گاه که مسأله‌ی در باب فرهنگ و تمدن مطرح می‌شود، ضرورتی ندارد که به سلسله‌های حکومتی و فرمانروایان پرداخته شود و مثلاً بگوییم در دوره‌ی بابلیان، فرهنگ چنین بوده است و در دوره‌ی ایلامی به نوعی دیگر، یا در دوران سلسله‌های مشخص نوعی دیگر رفتار می‌کردند. یکی از نکات ذهنی من این است که عناصر فرهنگ و تمدن ایرانی، چه ریشه‌ای دارند و از کجا آمده‌اند، ساکنان نخستین ایران در چه کثرت و جمعیتی به این سرزمین وارد شده‌اند و چه مناطقی بیشتر و زودتر تحت تأثیر آن‌ها قرار گرفته است. یا به فرض، آخرین اقوامی که بر ایران حکومت کرده‌اند، مانند صفویه، قاجاریه، افشاریه و زندیه و پهلوی، چگونه به ایران وارد شده‌اند. البته این بحث‌ها را نمی‌توان با جزئیات دقیق مطرح کرد و مسلماً به آسانی نیز راه به جایی نمی‌برد. مثلاً نمی‌توان ایلامیان را آریایی یا سامی تبار دانست، و این فرض هر روز بیشتر تقویت می‌شود که نوع خاصی از آدمیانند که به آسیانی (Asianic) معروف شده‌اند. به هر حال از آنجا که باید از تاریخ این سرزمین شروع کرد، مسلم است که حدود هزاره دوم قبل از میلاد قومی به نام آریاییان (بدون اینکه از امتیاز خاص ایشان بر اقوام قبل و بعد از خودشان که در فلات ایران ساکن بودند، سخن بگوییم) در ایران

## تمدن و فرهنگ ایران

ایران بین قطب‌های مهم جمعیتی جهان قرار گرفته است. یعنی حدفاصلی است میان چین و هند در شرق و یونان، مصر و بین‌النهرین در غرب. این منطقه‌ی استقرار جغرافیایی ممتاز ایران برای ارتباطات مدنی بسیار غنیمت است

خارج از این موارد، بومیان و مهاجران و یکدیگر سازگاری داشتند. اما اینکه اقوام آریایی از کجا به ایران کوچ کرده‌اند، هنوز یک نظر مورد اجماع همه دانشمندان بیان نشده است؛ اما نظری که من بیشتر به آن متمایل هستم این است که از منطقه‌ی پامیر آمده‌اند و اسم این محل هم که بنام بامیر یا بامیران، یعنی بام ایران (بلندترین منطقه‌ی ایران) است، مؤید این نظر است. احتمالاً از حدود ۴ تا ۵ هزار سال پیش این منطقه دارای سکنه بوده است و طوایف و اقوام گوناگون، به‌مرور، از آن‌جا کوچ کرده‌اند و به سرزمین‌های آسیایی دیگر مجاور (مانند هند و ایران) یا صفحات قفقازیه و بلاد شرقی غرب روی آورده‌اند.

این مردم برای گذران معاش خود از ابزارهایی استفاده می‌کرده‌اند. برخی از این ابزارها مانند زبان ابزار معنوی هستند و برخی ابزارها مادی. به گمان من چند عامل فرهنگ مردم ما را شکل داده است. یکی پوشش گیاهی منطقه است. مثلاً در بین سه مکتب آشپزخانه‌ای عالم که چین و ایران و فرانسه در غرب است، ایران جایگاهی برای خود دارد که مدیون همین غنای گیاهی کشور است. به قولی ۱۲ هزار نوع گیاهی در ایران وجود دارد. امکانات جغرافیایی سبب‌ساز بخشی از فرهنگ ایرانی است. عنصر بعدی منابع زیرزمینی است. اگر قبول کنیم که از چند هزار سال قبل ایرانیان با گاز و نفت آشنا بودند و در جنگ‌ها هم از آن‌ها استفاده می‌کردند، این امر، خواه‌ناخواه، بر فرهنگ نظامی‌گری ایرانی تأثیر داشته است. ایران یکی از کشورهای است که در هزاره‌های سوم و دوم قبل از میلاد پا به عصر آهن نهاد. هزاره‌ی دوم، به‌خصوص، ساخت سلاح‌های آهنی و تدبیر دفاعی ویژه را وارد فرهنگ مردم کرد. مسأله بعدی اقلیم جغرافیایی ایران است که بین قطب‌های مهم جمعیتی جهان قرار گرفته است. یعنی حدفاصلی است میان چین و هند در شرق و یونان، مصر و بین‌النهرین در غرب. این منطقه‌ی استقرار جغرافیایی ممتاز ایران برای ارتباطات مدنی بسیار غنیمت است.

نکته‌ی مهمی که مایلیم اشاره کنیم، استعداد مردم ایران برای کسب مواردی از فرهنگ‌های ناشناخته و جدید است. همه‌ی مردم عالم بدهانه‌ی نقاط ضعف و قوتی دارند. شاید یکی از نقاط ضعف ما مصرف‌گرایی تجملی ما باشد ولی در مقابل هوشیاری و استعداد فراوان داریم. محققان به‌طور عام همه‌ی ایرانیان را باهوش و بانزاکت و مؤدب می‌دانند. و این قراردادهای نانوشته‌ای بوده که در بین مردم جا افتاده و به مرور زمان اخلاقیات ویژه‌ی ایرانیان تبدیل شده است. زبان فارسی یکی دیگر از موارد اشتراک ماست. با اطمینان می‌توان گفت که

جایگیر شدند. این اقوام در سه چهار دوره و چند شاخه مانند مادها و پارس‌ها و پارت‌ها و غیره وارد ایران شدند. البته این موضوع هم به‌تازگی مشخص شده که در اطراف کرمان (جیرفت) حدود هفت هزار سال پیش، تمدن وجود داشته است. دکتر یوسف مجیدزاده، موارد اسکان در فلات ایران را، با تکیه بر شواهد باستان‌شناسی، به ۱۴ هزار سال پیش هم می‌رساند. ما از سرنوشت اقوامی که قبل از آریایی‌ها در ایران ساکن بوده‌اند، اطلاع دقیقی در دست نداریم.

البته امروز هم در علم تاریخ مرد نامدار و گشاده‌دستی مانند مرحوم پیرنیا را نداریم، که به حقیقت نخستین قدم‌ها را برای معرفی سلسله‌های پیش از اسلام و فرهنگ و تمدن آن‌ها برداشت. بلکه امروزه پژوهشگران و تحقیقات علمی آنان به حوادث محدود و کوچکی می‌پردازد که عوامل معدودی در آن ایفای نقش کرده‌اند. یعنی دیگر هیچ دانشجویی درباره‌ی رساله‌ای با عنوان کلی «ساسانیان»، «اشکانیان» یا «هخامنشیان» کار نمی‌کند. بلکه مطالعات به یک شخصیت یا یک واقعه‌ی خاص و حتی لغات و اسامی محدود شده است.

ایران در منطقه‌ی معتدله‌ی شمالی، جایی است که مردم مناطق اطراف را جذب می‌کند. نه سرمای کشنده‌ی سیبری را دارد و نه گرمای طاقت‌فرسای برخی کشورهای استوایی را. در این محدوده مردمی زندگی می‌کنند که مشخصه‌ی اصلی آنان سخت‌کوشی و جدیت است. این مردم همان‌طور که خیلی سفید نیستند، سیاه هم نیستند. از نظر جنه و قواره، نه زیاد بزرگند و نه زیاد خرد. مردمی هستند متوسط الحال. آریایی‌ها وارد سرزمینی شدند که مردمی از قبل در آن زندگی می‌کردند و به گمان من بیشتر از این که فتوحاتشان به مدد تیغ تیز و نابودی کامل مردم پیشین دیار مألوف صورت گرفته باشد، براساس همکاری و همیاری با آنان بوده است. این امر محرز است که مردمی که به‌مرور وارد ایران شدند، از نظر اسباب و آلات ظاهری و مادی تمدن و فرهنگ از بومیان این سرزمین عقب‌تر بودند، اما از نظر اخلاقی و استحکام مبانی اندیشه بر سکنه محلی ترجیح داشتند. اختلاط نژادی و ازدواج‌های بین قبایل آریایی و اقوام محلی نیز با زور و فشار صورت نمی‌گرفته، بلکه به میل و رغبت مردم بوده است. البته در طبیعت اصل ماندگاری قوی‌تر یک حقیقت است و اقوامی که قوی یا با شرایط متغیر محیط سازگار نباشند، طبیعتاً از بین می‌روند. چنین امری در دوره‌های مختلف اتفاق افتاده است. هنگام حمله‌ی مغول به ایران، نمی‌دانیم جمعیت این کشور چقدر بوده است، ولی در تاریخ آمده که مغولان وحشی قریب شش میلیون از مردم را کشتند. و اینان مردمی بودند که عمدتاً در شهرها زندگی می‌کردند. اما

در دوره‌هایی از تاریخ، زبان فارسی زبان برجسته‌ی علم و زبان ممتاز ادبیات بوده است و همین امر عده‌ای را وادار می‌کرده است که زبان فارسی را یاد بگیرند. یعنی نیاز جوامع هم‌جوار فارسی‌زبانان به یادگیری زبان فارسی بوده است. من چندین سال در اسلام‌آباد، مدیر مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان بودم. در این مرکز حدود ۲۰ هزار نسخه‌ی خطی فارسی مربوط به دوران بعد از اسلام گردآوری کرده‌ایم. در میان آن‌ها کتاب‌های ریاضی، شعر، شیمی، پزشکی، کشاورزی و تقریباً همه رشته‌های علوم انسانی، هنری و تجربی دیده می‌شود. بعضی از این کتاب‌ها را ایرانیان خود تهیه کرده‌اند. من نیز در آن‌جا دو جلد کتاب چاپ کردم به نام *اسؤله و اجوبه‌ی رشیدی*. در مقدمه‌ی این کتاب توضیح دادم که به نظر من اصل این کتاب از ایران بوده، در کتابخانه‌های هند نگهداری می‌شده و مورد استفاده سکنه‌ی شبه‌قاره‌ی هند بوده است. بعدها شاید نسخه‌های دیگر آن از هند به ایران آمده. یا شاید یکی از اتباع هند خود این کتاب را استنساخ کرده و احساس نیازی در این مورد داشته است. این امر نشان از جایگاه زبان فارسی در آن روزگار و قلمرو گسترده‌ی فرهنگ ایرانی از سواحل مدیترانه تا سواحل اقیانوس کبیر دارد. در همه‌ی این مناطق اقوام و حکومت‌های گوناگونی آمده و رفته‌اند؛ اما به ضرس قاطع، عنصر ایرانی همیشه، به‌فراوانی، در این منطقه بوده و جای نشو و نما داشته است. این که من همیشه و در همه جا گفته‌ام، به این منظور نیست که ما هیچ‌گاه به یک وجب از خاک کشور دیگری نظر داریم، مرزهای جغرافیایی، که غالباً سیاسی و مخلوق برخوردهای نظامی و مجاورت روزمره است، به جای خود هستند؛ ولی تردیدی هم نیست که بین ما و این سرزمین‌ها مشترکات زیادی هست.

**آقای اسماعیلی:** ما در یک وضعیتی قرار داریم که پس از جنگ سرد و پس از جابه‌جایی در موقعیت قدرت‌های جهانی و این که یک عده ادعای سروری و آقایی بر جهان را کردند، طبیعی است که اقوام و گروه‌های انسانی دنبال بازتعریف هویت خود باشند. در این شرایط می‌بینیم که کسانی به هویت من و شمای ایرانی تعرض می‌کنند.

به نظر می‌رسد این‌جا دو نگاه وجود دارد. یک نگاه وقتی در مورد گسترده‌ی فرهنگ ایرانی می‌گوید، ویژگی‌ها و مشخصات این فرهنگ را برمی‌شمارد و یک نگاه هم نگاهی است که یک فرهنگ ایرانی را بخشی از فرهنگ بزرگ شرق می‌بیند به نظر من در این که ما بخشی از فرهنگ گسترده‌ی شرق هستیم، شکی نیست. اما هر بخشی رنگ خود را دارد. حتی لازم نیست در گستره‌ی جغرافیایی پهناوری مثل شمال و جنوب ایران این رنگارنگی را بررسی کنیم، در محدوده‌ی کوچک‌تر شهرها همین امر دیده می‌شود. هر دهی یک رنگ و یک فرهنگ مخصوص به خود را دارد. و هیچ‌کدام هم خود را جدا از دیگران نمی‌بینند. برای آشفتنی و نیز تحدید معنا، به‌ناچار باید تعریف روشن‌تری از ویژگی‌های تمدن و فرهنگ ایرانی ارائه کنیم. و البته این هم بدیهی است که نمی‌توان از خلوص فرهنگی صحبت کرد. این اصطلاح ساخته‌ی گروه‌هایی از غربیان قرن نوزده بود که خود ایشان هم تاوان آن را بیشتر پس دادند.

**دکتر شعبانی:** بحث اصلی همین است که آیا یک مجموعه متمایزهایی وجود دارد؟ ما معمولاً پایین‌ترین محدوده‌ای را که برای مطالعه در نظر می‌گیریم، واحد ملت است و ملت مجموعه افرادی هستند که در سرزمین معینی به سر می‌برند. این ملت با ویژگی‌ها و نیز دولت حاکم بر آن در یک محدوده‌ی جغرافیایی زندگی می‌کنند. بنابراین ما یک مثلث داریم شامل: ملت، دولت و سرزمین. از این هم بحث نمی‌کنیم که جایی بر جای دیگر ترجیح دارد یا نه. اما این که کسانی می‌گویند در دوره‌ی هخامنشیان نامی از ایران نیست باید گفت که هخامنشیان در دوقرن و نیمی که بر ایران حکومت داشتند، یک قدرت توسعه‌یابنده بودند. در آن زمان که مرزبندی‌های سیاسی مشخص نبود که فلان کشور با یک مرز مشخص وجود دارد. بنابراین آنچه به مردم یک سرزمین تشخیص می‌داد، دولت بود. دولت یک روز برخی نواحی را ملک خود می‌دانست و روز دیگر دولتی که قدرتمندتر بود، آن ملک را تصرف می‌کرد. حال این که مردم می‌خواستند تحت نفوذ این یا آن دولت باشند، بحث دیگری است. ولی این مجموعه مردم که مرزهای جغرافیایی‌شان هم تغییراتی داشته، مشترکات فراوانی دارند که ممکن است به یک نام خوانده شوند. یکی از این مشترکات زبان است. مثلاً در کتیبه‌های مساجد ترکیه، نوشته‌هایی می‌بینید که ۷۰ درصد آن برای من ایرانی امروز قابل فهم است. سلاطین عثمانی در طول شش قرن همه ادبیات فارسی و خصوصاً اشعار حافظ را می‌خواندند. تا زمانی که مصطفی کمال سلسله‌ی عثمانی را برانداخت. یعنی این زبان را می‌شناختند و برخی نیز به آن تکلم می‌کردند و زبان فرهنگی ایشان بود. ایران که به‌زور کسی را وادار به آموختن فارسی نکرده بود. مسأله‌ی بعد مسأله‌ی اقتصادی است. تا سال ۱۹۰۵ در شبه‌قاره، در تمام دانشگاه‌ها و حتی دانشگاه‌های پزشکی به زبان فارسی درس ارائه می‌شد. یعنی تا صد سال پیش‌تر که انگلستان در این منطقه نفوذ بسیار پیدا کرده بود. علت این امر هم کارایی این زبان برای پاسخ به نیاز ایشان بود. به عنوان مثال یکی از هفت مکتب طب جهان، یکی مکتب ایرانی است و زبان فارسی نیاز ایشان را برمی‌آورد. اما بعد که زبان انگلیسی زبان اقتصاد و علم جهانی شد، زبان فارسی از رواج افتاد. حتی انگلیسی‌ها خود، تا قرن نوزدهم میلادی، در برخی سازمان‌های فراماسونری آموختن زبان فارسی را اجباری کرده بودند و به ترویج آن هم می‌پرداختند. اما دیگر فارسی زبان تجارت و علم و سیاست نیست. اما امروزه هم‌چنان زبان فارسی وسیله‌ی ارتباطی ما با شبه‌قاره، قزاقستان، قرقیزستان، ترکمنستان و خیلی از همین نواحی شرق است. و این مشترکات شامل دین و فرهنگ هم می‌شود. طبیعی است که نژاد اصلاً در این میان جایی ندارد و در هیچ‌جای دنیا هم در بحث‌های علمی و آکادمیک، بحث نژاد وارد مشخصه‌های فرهنگی نمی‌شود. ما انسان را به‌ماهو انسان قبول داریم.

یک نکته را هم درباره‌ی کشورهای آسیای مرکزی عرض کنم. همه‌ی این کشورها پس از انقلاب بلشویکی به افتراق کنونی رسیدند. در آن زمان مرزهای تثبیت‌شده هم هنوز نداشتند. روسیه برای این که بین این‌ها اختلاف ایجاد کند، مرزهای جغرافیایی ایجاد کرد و بر هویت‌های ازبک و تاجیک و ترکمن و... انگشت نهاد.

## ویژگی‌ها تمدن و فرهنگ ایران

آقای اسماعیلی: با تشکر از دکتر شعبانی. از دکتر رواسانی خواهش می‌کنیم در باب انطباق عرصه‌ی فرهنگ با مقوله سرزمین و جغرافیا مسائلی بفرماید.

**دکتر رواسانی:** من اول به مفاهیم می‌پردازم. چون تا مفاهیم روشن نشوند، سرگردان خواهیم بود. زمان انقلاب کبیر فرانسه که منتسکیو و دیگر روشنفکران فرانسوی می‌خواستند واژه‌هایی مانند عدالت را تعریف کنند، در یک چهارچوب معینی محصور می‌مانند، چراکه با کلیسای کاتولیک و با فئودالیسم مخالفت داشتند. در آن زمان نظام سرمایه‌داری یک نظام اقتصادی متری در مقابل فئودالیسم بود. بنابراین وقتی می‌خواستند از آزادی و عدالت سخن بگویند، در مقوله سیاست و فرهنگ وارد می‌شدند و به اقتصاد نمی‌پرداختند. این طرز برخورد غلط بود، چراکه در هر پدیده‌ی اجتماعی حتماً عامل اقتصاد هم دخیل است. حالا در یکی با ضعف بیشتر و در یکی با قوت بیشتر. به همین علت مفاهیم اجتماعی را نمی‌توان بدون در نظر گرفتن اقتصاد تعریف کرد. به نظر من دوره‌ای رسیده که ما به تفکر ناقص غرب پایان بدهیم و اگر مفاهیم اجتماعی به کار می‌بریم با توجه به وحدت ساختاری و انفکاک‌ناپذیر فرهنگ، سیاست و اقتصاد با هم باشد. توجه به یکی موجب برخورد غلط خواهد بود.

نکته‌ی بعدی در مورد تاریخ‌نویسی است. متأسفانه تاریخ دوران هخامنشی را یونانیان برای ما نوشته‌اند و تاریخ دوره‌ی ساسانی را رومیان. تاریخ دوران اسلامی را نیز میرزابنویس‌های خلفا. در همین زمان هم مستشرقین اروپایی تاریخ ما را می‌نویسند و ما آن را ترجمه می‌کنیم و به کار می‌بریم و از این طریق مفاهیم غلط وارد تاریخ ما شده است. یکی از این مفاهیم غلط مسأله‌ی نژاد است. اصولاً کل بشر یک نژاد است. کلمه‌ی نژاد را در مورد انسان نمی‌توان به کار برد. در گیاه‌شناسی و جانورشناسی می‌توان؛ اما در انسان‌شناسی نه. چون یک فرد از جنوب آفریقا با یک فرد از قطب شمال می‌توانند با هم اختلاط یابند و انسان دیگری به وجود بیاورند. یعنی مسأله‌ی زیستی و کروموزومی مطرح

● دکتر شاپور رواسانی؛

استاد تاریخ دانشگاه ادنبرگ آلمان



**مفاهیم اجتماعی را نمی‌توان بدون در نظر گرفتن  
اقتصاد تعریف کرد. به نظر من دوره‌ای رسیده  
که ما به تفکر ناقص غرب پایان بدهیم و اگر  
مفاهیم اجتماعی به کار می‌بریم با توجه به وحدت  
ساختاری و انفکاک‌ناپذیر فرهنگ، سیاست و اقتصاد  
با هم باشد**

به کار می‌بریم. به عنوان مثال از کتیبه‌ی بیستون سه ترجمه‌ی مختلف وجود دارد. ترجمه‌ی فارسی با ترجمه‌ی آلمانی آن مطابقت ندارد و در ترجمه‌ی فارسی آن هم اغلاط فراوانی وجود دارد؛ چون هر مستشرقی به خواست خود و به مقتضای سیاست روز، کلمات را تغییر داده است. نکته‌ی مهم این است که ما هنوز تاریخ جامعه‌ی خود را به‌درستی نمی‌شناسیم و هنوز اسیر توهمات به‌اصطلاح نظریه‌پردازان غربی هستیم.

در مورد تاریخ ایران در ۹ - ۸ سال گذشته در جبرفت کشفیاتی صورت گرفته است. متأسفانه این کشفیات در فرانسه و آلمان شناخته شده است و در ایران نه. با توجه به آثاری که در جبرفت پیدا شده و با توجه به نوشته‌های مکشوفه‌ی این منطقه، درمی‌یابیم که تاریخ ایران از ۸ هزار سال تجاوز می‌کند.

نکته‌ی دیگر در تاریخ ایران است که این تاریخ، تاریخ سلاطین است. آیا در این کشور اقشار مختلف وجود نداشته‌اند؟ در تاریخ وجود همه‌ی عناصر اجتماعی را در نظر گرفت، نه این‌که تنها به یک شخص در یک دوره توجه کنیم. ما از دوره‌ی باستان ایران هم مدارک چندانی در دست نداریم و تحقیقات جدی هم در این زمینه انجام نداده‌ایم؛ تنها برخی نقل‌قول‌های غیرمستند و روایات را به عنوان تاریخ و اسناد پذیرفته‌ایم. در مورد تاریخ ایران دو دوره قابل تشخیص است. یکی تاریخ باستان که از ساکنین شروع می‌شود و نه از مهاجرین. تاریخ ایران تاریخ ۲۵۰۰ ساله نیست، تاریخ ۸ هزار ساله است. این تاریخ سرشار از آثار هنری و علمی است و مربوط به ساکنین است. دوران باستان تا انتهای دوران ساسانی پایان می‌یابد. در این دوره اگر از خط هم سخن بگوییم، باید گفت که خط یک پدیده‌ی اجتماعی است و به‌یکباره اختراع نشده است، بلکه از نقاشی شروع شده و در تدوین و تکمیل آن همه‌ی اقوام شرکت داشته‌اند، به همین علت است که بین خطوط باستان هم شباهت‌هایی دیده می‌شود. متأسفانه ما این مشترکات را نادیده می‌انگاریم و خود را به محدوده‌ی جغرافیایی ایران محدود می‌کنیم و خود را از غنای فرهنگ بزرگ شرق، که خود نیز در آن شرکت داشته‌ایم، محروم می‌کنیم. و اما در این تاریخ‌نگاری اغلب ما وقایع‌نگاری می‌کنیم و از تحلیل‌های اجتماعی و تبیین روابط اجتماعی غافل می‌شویم. وقتی هم از ساختار اجتماعی و طبقاتی می‌گوییم، به رومی‌ها و یونانی‌ها و غربی‌ها متوسل

نیست. در دانشگاه‌های اروپا نیز امروزه عامل نژاد مطرح نیست. اما ما با توجه به این مفهوم غلط هنوز می‌گوییم نژاد سامی یا آریا. به این مسأله توجه نداریم که در طول تاریخ قومی به نام سامی وجود نداشت و این کلمه از زبان‌شناسی وارد مفاهیم اجتماعی شده است. در زبان‌شناسی برای تقسیم‌بندی زبان‌های موجود در تورات، اسم این زبان را سامی گذاشتند. هیچ مدرک دست اول و کتیبه‌ای وجود ندارد که از قومی به اسم سامی نام برده باشد. نام قوم آریا هم از مسائل سیاسی و اجتماعی وارد مطالب دیگر شده است. در تاریخ هردوت و در مورد لشکرکشی خشایارشا نوشته شده که در این لشکرکشی از ۸ یا ۹ قوم نام می‌برد که یکی نیز آریاست. یعنی آریا نام یک قوم است نه یک نژاد و ما بر اساس تسلط فرضیه‌های نژادی در اروپا، آن را به عنوان نژاد به کار می‌بریم.

**آقای اسماعیلی:** پس شما باید به قائل به تفکیک اقوام انسانی هستید.

**دکتر رواسانی:** طبیعتاً چنین است. اقوام انسانی در شرایط مختلف اجتماعی و جغرافیایی و اقتصادی و... رشد کرده‌اند. نکته‌ی دیگر این‌که تاریخ شرق با مهاجرت‌ها شروع نمی‌شود با ساکنین شروع می‌شوند. این‌که گیرشمن و دیگران که انگشت می‌گذارند که این مردم از این نقاط به ایران مهاجرت کرده‌اند، آیا نقطه‌ی خاستگاه این مردم را می‌توان به یقین تعیین کرد؟ بنابراین تعیین خاستگاه برای اقوام غلط است. تمام این مطالب برای اثبات فرضیه‌های سیاسی است. برای اثبات یک فرضیه‌ی سیاسی یک قوم را به شمال دریای خزر، یکی را به شمال آفریقا و هریک را به یک منطقه‌ی جغرافیایی نسبت داده‌اند.

من چند مورد مثال در مورد بی‌اطلاعی و بی‌سوادی غربی‌ها در مورد شرق ذکر می‌کنم. ولتر می‌گوید آفریقایی‌ها روی سر خود مو ندارند، پشم دارند، یعنی آن‌ها را حیوان می‌داند. هگل می‌نویسد که تاریخ دنیا با هخامنشیان آغاز می‌شود. مشکل اینجاست که چون متفکرین غربی مطلقاً تاریخ شرق را نمی‌شناسند، همه چیز را بر اساس تصورات خود می‌نویسند. حداکثر از سفرنامه‌ها چیزی را برداشت کرده‌اند و چندان پایه‌ی محکمی ندارند. متأسفانه ما نیز همان‌ها را ترجمه و به کار می‌بریم. من شواهد زیادی دارم که غربی‌ها در شواهد و اسناد تاریخی دست می‌برند و جملات کتیبه‌ها را نیز تغییر می‌دهند و ما نیز همان را



## تمدن و فرهنگ ایران

باید فرهنگی بیندیشیم. نمی‌توان برای هیچ‌یک از گروه‌های فرهنگی یک خط جغرافیایی تعیین کرد و گفت در این‌جا نفوذ داشتند یا می‌زیستند

**آقای اسماعیلی:** منظور من این است که کسانی خارج از این حوزه‌ی جغرافیایی می‌زیستند که ما را به عنوان ایرانی می‌شناختند. این که می‌فرمایید در دوره‌ی ساسانی کلمه‌ی ایران پیدا شد، عده‌ای معتقدند که در دوره‌ی ساسانی، مفهوم ایران یا ایران‌شهر از باب این که تمایزبخشی یا غیریت در مقابل مثلاً رومی‌ها ایجاد کند، پدید آمد. و البته کسانی هم معتقدند که این مفهوم ریشه در دوران اشکانی دارد، که به علت وجود هلنی‌ها در ایران پدید آمده است.

**دکتر رواسانی:** اشتباه از آن‌جا ناشی می‌شود که ما جغرافیایی فکر می‌کنیم، باید فرهنگی بیندیشیم. نمی‌توان برای هیچ‌یک از گروه‌های فرهنگی که نام بردید یک خط جغرافیایی تعیین کنیم و بگوییم در این‌جا نفوذ داشتند یا می‌زیستند. در مورد ایران هم نمی‌توان از جغرافیا سخن گفت. چون اراضی در هر دوره به یک محدوده می‌رسید و گاه یک نقطه به جایی منضم می‌شد و دوره‌ای به جای دیگر.

**آقای اسماعیلی:** من این مسأله را قبول دارم و در مورد مفاهیم جغرافیایی صحبت نمی‌کنم. مفهوم جغرافیایی مفهومی جدید است. منظور من مفهوم تاریخی است. در آن دوره هم مرزها، ژلاتینی هستند و دائماً جابه‌جا می‌شوند. ولی یک واقعیت وجود دارد و آن این که یک عنصر فرهنگی می‌تواند در محدوده‌ای جغرافیایی نمود یابد. مثالی که من می‌زنم این است که مثلاً در دوره‌ی ساسانی، جایی نقطه‌ی تلاقی ایران و روم بود. این نقطه ارمنستان فعلی است. آیا در این نقطه می‌توانیم بالاخره یک تمایز فرهنگی هم میان دو محدوده‌ی جغرافیایی قائل شویم یا خیر؟

**دکتر رواسانی:** نام باستانی این منطقه که شما می‌فرمایید اورارتو است و آثار آن در اردبیل پیدا می‌شود. آیا به علت این که در دوره‌ی ساسانی در طی جنگ‌هایی این قسمت جدا شده و بعدها به مسیحیت گرویده است، بگوییم این سرزمین اورارتو نیست؟

**آقای اسماعیلی:** آقای دکتر اورارتو و ارمنستان متفاوت هستند. ولی بحث امروز بر سر مکان نیست. بحث این است که فرهنگ و تمدن

می‌شویم. به نظر من برای تاریخ‌نویسی ایران باید از صفر شروع کنیم و خود را از جلیلیات مورخان غرب رها سازیم. از نظریات مستشرقین که بیشتر حفر هستند تا باستان‌شناس، جدا شویم و با دید دقیق علمی و بدون جانبداری از شخص یا جریان خاصی، تاریخ اجتماعی ایران را بنویسیم.

**آقای اسماعیلی:** من مقدمات بحث شما را می‌پذیرم. ولی ما به‌ناچار باید یک گستره‌ی اجتماعی و فرهنگی به نام ایران را در نظر بگیریم و در چارچوب آن به بحث بپردازیم. به هر حال تاریخ در گستره‌های جغرافیایی اتفاق می‌افتد و نمی‌توان آن را نادیده انگاشت. اگر با رویکرد جنابعالی هم بنگریم، که همه‌ی اقوام و ملت‌ها در این تمدن و تاریخ دخیل بوده‌اند، باز نیاز به یک گستره‌ی جغرافیایی داریم. شما چه مناطقی را شامل این فرهنگ و تاریخ مشترک ایران می‌دانید؟

**دکتر رواسانی:** کلمه‌ی ایران و انبران از دوران ساسانی به کار رفته است. در دوره‌ی ماد و هخامنشی از ماد و پارس سخن رفته است. داریوش در کتیبه‌ی خود از ایران نام نمی‌برد، بلکه از پارس و آذربایجان و سغد و نواحی و ایالات مختلف اسم می‌برد.

**آقای اسماعیلی:** هرودوت جایی از ایرانیان و تاریخ ایرانیان می‌گوید و نه از پارسیان.

**دکتر رواسانی:** نه او هم از پارس و پارسیان می‌گوید. گرچه هرودوت خود هیچ‌گاه در ایران نبوده است.

**آقای اسماعیلی:** من به این که به ایران آمد یا نیامد کاری ندارم. به هر حال از گستره‌ای جغرافیایی به نام ایران سخن می‌گوید. و واژه‌ی ایران را به کار می‌برد.

**دکتر رواسانی:** این اشکال به مترجمان ما برمی‌گردد. متأسفانه برخی کلمه پارس را در کتیبه‌ی بیستون به ایران و ایرانی ترجمه کرده‌اند. درحالی که در این کتیبه اصلاً کلمه‌ی ایران وجود ندارد.

## تمدن و فرهنگ ایران

فرهنگی که ما در حال حاضر، به نام فرهنگ ایرانی می‌شناسیم، محدوده‌ی جغرافیایی ندارد و بخشی از فرهنگ بزرگ‌تری است که می‌توانیم آن را به عنوان فرهنگ شرق بشناسیم

نمی‌کنیم. من درباره‌ی مشترکات فرهنگی صحبت می‌کنم و چستی آن‌ها. این که امروز اگر ما به ازبکستان و شهر بخارا وارد شویم، احساس بیگانگی نمی‌کنیم، عامل آن چیست؟

**دکتر رواسانی:** ما یک هویت سیاسی کاذب داریم و یک هویت تاریخی واقعی. این هویت سیاسی من را زاده‌ی این شهر و این کشور معرفی می‌کند.

**آقای اسماعیلی:** این تقسیمات سیاسی که محصول دوره‌ی جدید و ما در مورد آن بحث نمی‌کنیم.

**دکتر رواسانی:** این مرزبندی‌های سیاسی را که کنار بگذاریم، یک ازبک همان قدر ایرانی است که یک ایرانی ازبک. پس با یک مفهوم شرقی روبه‌رویم. ما باید به مشترکات بپردازیم. ما اگر تاریخ ایران را از هشت هزار سال قبل و از ساکنان شروع کنیم، می‌بینیم همان هشت هزار در همه‌ی رشته‌های هنری، ادبی و زبان ترکیبی صورت گرفته و ادامه پیدا کرده است. این درست است که در ایران باستان مرکز قدرت تغییر داشته است؛ ولی شکست‌ها دلیل از بین رفتن تمدن‌ها و فرهنگ‌ها نیست. این ترکیب همان فرهنگ شرق است. ویژگی‌های اصلی آن هم جنبه‌های عدالت‌خواهانه و انسان‌دوستانه و اخلاقیات است. که از دوران باستان، حدود ۸۰۰ سال قبل از میلاد، در کتیبه‌ها عدالت‌خواهی بیان شده است.

یک جریان ستم‌گرایی هم داریم که نماینده‌ی آن سلاطین هستند. و این تقابل دو جریان اجتماعی است.

مسأله‌ی بعدی دین است و سازمان دینی. خادمان سازمان‌های دینی هم دو بخش بوده‌اند، عده‌ای در خدمت جریان ستم‌گرایی و سلاطین بوده‌اند و عده‌ای طرفدار مردم. امروزه سعی استعمار بر این است که هویت‌های کاذب و مرزبندی‌های سیاسی کاذب ایجاد کند و اختلاف بیفکند. من روی مشترکات تکیه می‌کنم و روی خویشاوندی. ما همه شخصیت خود را داریم ولی مشترکات زیادی هم در بین ما وجود دارد.

چیست؟ و بالاخره به چه جاهایی محدود می‌شود؟ آیا هیچ تمایزی بین فرهنگ مناطق مختلف هم وجود ندارد؟ داریوش در کتیبه‌ی بیستون از پدر و تیره و خاندان خود می‌گوید و بعد می‌گوید پارسی هستم و بعد می‌گوید آریایی هستم. این واقعیتی است. و یک ممیزه تباری و قومی دارد. من از نژاد صحبت نمی‌کنم. اما باید درباره‌ی مشترکات این اقوام صحبت کنیم.

**دکتر رواسانی:** فرهنگی که ما در حال حاضر، به نام فرهنگ ایرانی می‌شناسیم، محدوده‌ی جغرافیایی ندارد و بخشی از فرهنگ بزرگ‌تری است که می‌توانیم آن را به عنوان فرهنگ شرق بشناسیم. اگر به دنبال ریشه‌های فرهنگ شرق از دوران باستان باشیم، ملاحظه می‌کنیم که تقریباً از هندوستان تا شمال آفریقا و جنوب عربستان و آسیای مرکزی را دربرمی‌گیرد. در آن دوره که این مرزهای جغرافیایی وجود نداشت، در طول تاریخ با عواملی چون تجارت، مهاجرت، جنگ و از این قبیل یک ترکیب فرهنگی صورت گرفت که همه‌ی اقوام این منطقه‌ی وسیع در آن شرکت داشتند. چه در مورد هنر سخن بگوییم و چه در مورد مذهب. یعنی از فرهنگ ایرانی هم باید به عنوان یک جزء و مکمل فرهنگ شرق سخن بگوییم و چیزی جدا و مستقل از آن نیست. ما با یک ترکیب تمدنی و فرهنگی چند هزار ساله روبه‌رویم. ما بخشی از آنیم. نه بالا و نه پایین و بدون

**آقای اسماعیلی:** به هرحال فصل ممیزه ایرانی بودن چیست؟ منظور من این است.

**دکتر رواسانی:** من نمی‌توانم مرزهای ایران را مرزهای دوره‌ی صفویه، قاجار یا ساسانی و یا هر دوره‌ی دیگری بدانم. مرزهای امروز ایران با هیچ‌یک از این‌ها همخوانی ندارد. بنابراین به میان کشیدن عامل جغرافیایی هم معنی ندارد.

**آقای اسماعیلی:** من یک بار دیگر تصریح کنم که در گفت‌وگو از فرهنگ ایرانی هیچ ادعای ارضی وجود ندارد. و ما در این مورد بحث

مخالفتی با زبان فارسی در این کشور به وجود نیامد.

در همین دوره بود که تعداد زیادی از اهل علم و دانش به هند آمده و عارفان خانقاه‌های زیادی تاسیس کردند. بسیاری از مردم هند که فارسی‌زبان هم نبودند، به این خانقاه‌ها روی آوردند. در نتیجه خانقاه‌ها نیز یکی از مهم‌ترین مراکز آموزش، ترویج و ترغیب زبان فارسی شدند. بعد از این که عده‌ی زیادی از هندیان با زبان فارسی آشنا شدند و آزادانه کارهای خود را به این زبان انجام دادند، زبان فارسی زبان رسمی هند اعلام شد و تا از سال ۱۴۷۶ تا ۱۸۳۲ میلادی زبان فارسی، زبان رسمی کشور هند بود.

بر اثر گسترش زبان فارسی، زبان‌های پنجابی، ماراتی، آریا، تامیلی، و دیگر زبان‌های بزرگ هندوستان تحت‌تأثیر زبان فارسی قرار گرفتند و واژگان زیادی از زبان فارسی به این زبان‌ها وارد و جزئی از این زبان‌ها شد. این نفوذ به‌حدی است که این واژگان را نمی‌توان از ترکیب این زبان‌ها خارج کرد. زمانی در ایالت «ماهاراشترا» خواستند زبان رسمی این ایالت، یعنی زبان ماراتی را از نفوذ زبان فارسی خارج کنند. پس از چندی به نتیجه رسیدند که این کار ناممکن است و حالا در زبان ماراتی واژگان فارسی آزادانه و فراوان به کار می‌رود. این وضعیت در زبان اردو، که بزرگ‌ترین زبان کنونی هندوستان است، بیشتر به چشم می‌خورد.

علم تاریخ‌نگاری و فرهنگ‌نویسی در هند، به معنای حقیقی خود، به‌وسیله‌ی فارسی‌زبانان آغاز شد و اولین کتاب تاریخی «تاج المعاصر» و نخستین فرهنگ، «فرهنگ فخری کاووس» به زبان فارسی بود. بعدها، در این سرزمین، صدها اثر فرهنگ و کتاب تاریخی به زبان فارسی تالیف شد. علاوه بر این، در رشته‌های نجوم، هیأت، ریاضی، هندسه و سایر علوم نیز، آثار گرانبغالی از جانب فارسی‌زبانان تالیف شد، که در رشد علم و فرهنگ این کشور نقش مهمی گذاشتند.

پس از استقرار حاکمان مسلمان در هند، موسیقی ایرانی به این کشور راه یافت و با موسیقی کلاسیک [سنتی] هند تماس حاصل کرد و تأثیر عمیقی بر نظام موسیقی هند برجای گذاشت. رباب، قانون، سه‌تار، تنبور، دلربا، زنبورک و... از جمله ادوات موسیقی هستند که از ایران به هند رفته‌اند و تا به امروز هم به کار می‌روند.

هنر معماری ایرانیان نیز در معماری هند تأثیر عمیق گذاشته است و ما آن را در بناهای شهری متروک «فاتح پور» آرامگاه بابر میرزا و دیگر بناهای تاریخی که در سرتاسر این کشور باقی مانده است، مشاهده می‌کنیم. یکی از معجزه‌های معماری عالم «تاج محل» است که به دست هنرمندان ایرانی بنیاد گردیده است. این بنا تجسم آمیزش و تأثیر متقابل هنر معماری ایرانیان و هندی‌هاست.

خطاطی، نقاشی، قالی‌بافی و تذهیب‌کاری از دیگر هنرهای مردمان ایرانی است که برای رشد هنرهای مشابه مردمان هند خدمات ارزنده‌ای کرده‌اند. نخستین سروزیر [نخست‌وزیر] هندوستان صاحب استقلال، **جوهر لعل نهری** (۱۹۶۴-۱۸۸۹)، در اثرش با نام «کشف هند» برحق تأکید نموده که برای کشف و شناسایی هند باید به فرهنگ و تمدن فارسی توجه شود.

## ویژگی‌ها

## تمدن و فرهنگ ایران

• دکتر قهار رسولیان  
استاد دانشگاه ملی تاجیکستان

**آقای اسماعیلی:** این گفته معروف اسپنگلر است که می‌گفت تمدن‌ها زاده می‌شوند، می‌بالند، می‌میرند و در دروه رشد و شکوفایی بر یکدیگر تأثیر می‌گذارند. این تأثیر متقابل میان تمدن‌های هند و ایران بسیار دیده می‌شود. در این گفت‌وگوی کوتاه که نگاهی به گستره ایران فرهنگی دارد، نظری به تأثیر تمدن ایرانی بر هندی خواهیم داشت. جناب دکتر رسولیان بفرمایید تمدن ایرانی بر فرهنگ و تمدن هندی چه تأثیری گذاشته است؟

**دکتر رسولیان:** در تأثیر و گسترش تمدن و فرهنگ ایرانی در هند، زبان فارسی نقش تاریخی و اساسی ایفا کرده است و تأثیر آن در همه‌ی شئون زندگی هندیان تاکنون دیده می‌شود. با تشکیل حکومت مسلمانان در هند، انجام کارهای دولتی به زبان فارسی آغاز یافت و در نتیجه این زبان در آن سرزمین رسماً معرفی شد. هرچند سروران [رهبران] دولت رسماً اعلام نکرده بودند فارسی زبان رسمی است، اما اداره‌های دولتی تاحدی که ممکن بود کار خود را با زبان فارسی انجام می‌دادند و کارمندان هندی به همان شیوه‌ی قبلی خود و با زبان هندی. یعنی دولت زبان فارسی را یک‌باره بر کسانی که فارسی نمی‌دانستند، تحمیل نکرد. به همین علت